

اعتقادی بلیغ دست داد و شیخ بهاء الدین زکریا دختر خود را بنکاح شیخ عراقی در آورد و گویند در مدت چهار سال شیخ عراقی در هند چهارده اربعین بر آورده و شیخ بهاء الدین زکریا همواره مراقب حال شیخ عراقی بودی و اکرام او نمودی و از سخنان شیخ عراقی او را ذوق و حال پیدا شدی، گویند شیخ بهاء الدین زکریا بدر خلوت شیخ عراقی رسید، شنید که عراقی زمزمه دارد و این غزل میخواند،

نخستین باده کاندرا جام کردند \* ز چشم مست ساقی وام کردند  
 چو ببخود خواستند اهل طرب را \* شراب ببخودی در کجام کردند  
 برای صید مرغ جان عاشق \* ز زلف فتنه جویان دام کردند  
 ۱۰ بعالم هر کجا رنج و بلا بود \* بهم بردند و عشقش نام کردند  
 چو خود کردند راز خویشان فاش \* عراقی را چرا بد نام کردند

شیخ را بر غریبی و افتقار عراقی رحم آمد و گریان شد و گفت وقت آنست که نیاز و سلام ما بحضرت حقایق پناه شیخ ما و مقتدای اهل یقین شیخ شهاب الدین رسانی و عراقی را اجازت داد و عراقی باز بعراق رسید و شیخ شهاب الدین قبل از وصول عراقی به بغداد بجوار رحمت حق پیوسته بود، شیخ عراقی ازین صورت هجور شد و بعد از زیارت مرقد مبارک شیخ

عزیمت شام نمود و چند وقت در شام بساوك مشغول می بود و در شهر سنه نهم و سبعهائیه در عهد دولت سلطان محمد خدابنده در دمشق بجوار رحمت حق پیوست، هشتاد و دو سال عمر یافت و مرقد مبارکش در

۲۰ جبل صالحیه است و در قدم حضرت قدوة العارفين شیخ الشيوخ العالم هادی الخلائق و الامم شیخ محیی الدین بن العربی قدس الله سره العزیز

آسوده است، اما شیخ الشيوخ العارف محیی الدین بن العربی را نسب بجاتم طی میرسد و اندلسی است و در روزگار خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین عدی بن حاتم طائی باندلس رفت و آن دیار بکشود و فرزندان ۲۵ نسل او در اندلس ماندند و نسب شیخ محیی الدین بدان قبیله میرسد و

این رباعی شیخ محیی الدین بن العربی فرماید،

قطبی قلبی و قلبی لبنانی \* سرّی عشقی و مشربی عرفانی

هارونی روحی و کابیی عقلی ، فرعونی نفسی و الهوائی هامانی

اما نام سلطان محمد خدابنده اُجایتو خان بوده است و نسب او ازین بیت معلوم میشود که یکی از افاضل گفته است،

شاه اُجایتوی بن ارغون بن اباقا خان

بن هلاکو خان بن نولی بن چنگیز خان

بعد از ارغون خان غازان خان پادشاه شد و اُجایتو خان از وی بگریخت و چند سال در نواحی کرمان و هرمز با خربندگان میگردید و از آن سبب او را خربنده میگفته‌اند و بعضی میگویند نه چنین است بلکه فرزندی که بسیار نیکو روی باشد پدر و مادر او را نام زشت می دهند تا چشم زخم بر وی کار نکند و ازین جهت او را خربنده میگفته‌اند، در سنه ثلاث و سبعائه بعد از وفات غازان خان بر تخت سلطنت قرار یافت، پادشاه عادل و هنرمند و هنرپرور بود و رای صواب نمای او همیشه بروفق ملک مشغول بودی و وزارت بخواجه رشید الدین داد که در اصل همدانی بود و او وزیر فاضل بوده و در تبریز عمارت رشیدیّه او ساخته‌است و از آن عالی‌تر عمارتی در اقلیم نشان نمیدهند و بر کتابه آن عمارت نوشته که هانا ویران کردن این عمارت از ساختن عمارت دیگر مشکل‌تر باشد، و خواجه رشید تاریخ جامع رشیدی نوشته و رسائل دیگر در حکمت عملی و هندسه و غیر ذلک بدو منسوبست و خواجه صاحب کرم و فاضل بوده و در خطبه تاریخ باز نموده که کتابت این تاریخ از وقت صبح بعد از ادای فریضه و بعضی اوراد تا طلوع آفتاب بوده چون در اوقات دیگر فراغت بواسطه امور ملکی و اشغال دیوانی میسر نبوده، و سلطان محمد خدابنده در شهر سنه تسع عشر و سبعائه وفات یافت، بعضی سی و شش

سال و بعضی سی و هفت سال گفته‌اند که عمر داشت، و به گنبد سلطانیه مدفونست و قلعه و شهر سلطانیه از بنای اوست انار الله برهانه،

(۶) ذکر مغز العرفاء خواجه هام الدین تبریزی نور الله مرقد،

دانشمندی فاضل و اهل دل بوده و با وجود فضیلت فقر جاهی بر کمال داشت و حکام و وزرا دایم الاوقات در طلب صحبت او میبوده‌اند و او مرد عارف و صاحب دل و خوش طبع بوده، حکایت کنند که نوتی خواجه هارون بن خواجه شمس الدین صاحب دیوان را بدعوت بخانقاه برد و چهار صد صحن چینی در آن مجلس حاضر گردانید، جاه و مال عمه و صلحاء در روزگار گذشته بدین منوال بوده، خواجه هام الدین این غزل در آن روز بدیده گشت،

غزل

خانه امروز بهشتست که رضوان اینجاست  
 وقت پروردن جانست که جانان اینجاست  
 بر سر کوه عجب بارگهی می بینم  
 کوه طورست مگر موسی عمران اینجاست  
 مست اگر نفل طلب خرد بازار مرو  
 مغز بادام تر و پسته خندان اینجاست  
 شکر از مصر به تبریز میارید ذکر  
 بحدیث لب شیرین شکرستان اینجاست  
 کلبه نیره این رسد کذا شاه نشین  
 شد امروز که با مرتبه سلطان اینجاست  
 چه غم از محنت و شغفه و غوغا کامروز  
 خواجه هارون پسر صاحب دیوان اینجاست  
 بعد ازین غم مخور از گردش ایام همام  
 هرچه آن آرزوی جان بودت آن اینجاست

و خواجه هام الدین از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی است و از اقران مولانا قطب الدین علامه شیرازی است و در شهر سنه ثلاث عشر و سبعهائیه وفات یافت و در تبریز آسوده است و خانقاه او معین است،

(۷) ذکر ملك الشعراء بدر جاجری رحمه الله عليه،

مردی اهل بوده و بروزگار خواجه بهاء الدین صاحب دیوان باصفهان افتاد و شاگرد خواجه مجد الدین همکر فارسی است و قصیده ابو الفتح بستری را که مطلعش این است

زیادة المرء فی دنياه نقصان . و ربحه غیر محض الخیر خسران

۱۰ بنظم فارسی ترجمه کرده و بسیار مستعدانه گفته و در احکام اختلاج اعضاء نسخه منظوم دارد و اشعار مصنوع بسیار میگوید و این قصیده در صنعت حذف نقطه در مدح خواجه بهاء الدین محمد ولد خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان اوراست،

که کرد کار کرم مردوار در عالم . که کرد اساس مکارم مهتد و محکم  
 ۱۰ عماد عالم عادل سوار ساعد ملك . اساس ظارم اسلام سرور عالم  
 ملك علو و عطارد علوم و مهر عطا . سماك رخ و اسد جمله و هلال عالم  
 سرور اهل مغاند هلاک عمر عدو . سرمونك و دلارام ملك و اصل حکم  
 کلام او همه سحر حلال در همه حال . مراد او همه اعطاء مال در هر دم  
 دل مطهر او هدم کلام و علوم . دم مکرر او مورد صلاح امر  
 ۲۰ رسوم معرکه او کرده حکم عالم رد . رسوم جمله او کرده کار اندکم  
 هم او و هم دل او دار عدل را معار . هم او و هم دم او درد ملك را مرهم  
 و این غزل هم اوراست،

با عقیق لب او اعل بدخشان کم گیر

با گل عارض او لاله نعان کم گیر

سخن سرکشی، سرو سہی بیش مگو  
 قد یارم نگر و سرو خرامان کم گیر  
 با وجود لب اعلی و خط مشک افشانش  
 یاد ظلمت مکن و چشمه حیوان کم گیر  
 شب ناریکت اگر وصل میسر گردد  
 با رخس چشمه خورشید درخشان کم گیر  
 غمزداش بین و دگر شوخی عیبر کم جوی  
 خط سبزش نگر و سبزه بستان کم گیر  
 وصل آن حور پری چہرہ گرت دست دہد  
 نامر جنت مگو و منک سلیمان کم گیر  
 و گرت میل نماشای گنستان باشد  
 در جمالش نگر و طوف گنستان کم گیر  
 بدر این منزل ویران نہ بدخواہ نواست  
 از اقامت جہان شہر سیامان کم گیر

اما خواجه بہاء الدین پسر خواجه شمس الدین صاحب دیوان است و  
 در روزگار وزارت پدرش حکم اصفہان بود، مردی با تہور و مدع  
 بود و در ضبط و نسق ملک جد و جہدی عظیم داشت. خواجه  
 حمید اللہ مستوفی صاحب تاریخ کرکہ ہی آورد کہ سیاست او ہر تہ  
 بود کہ اکابر اصفہان را ہرکاء طیب کردی کثرت و حنوط نزدیک  
 کردند و وصیت نامہ ما نوشتندی ہرکاء پیش او رفتندی و یک  
 نوبت فرزند طفل او دست دیار کرد و ریش او را ہکرفت سوکند  
 خورد ضہہ او را بیاویزد. آن طفل را از ایوان در فوطہ کردہ آویختند.  
 اکابر اصفہان او را بدین کردار نامالیم دعاہای بد کردند و عن  
 فریب جہان مرگ شد و خواجه شمس الدین در مرتبہ او این رباعی  
 میگوید.

فرزند محمد ای فلک هندویت ، بازار زمانه را بها یک موبت  
در حسرت قدالت پشت پدر ، خم یافته بر مثابه ابرویت

(۸) ذکر قدوة المحققین شیخ عزّ الدین پور حسن اسفراینی قدس  
الله سرّه العزیز،

مرد عارف و موحد بوده و مجذوب سالک است و مرید شیخ جمال الدین  
احمد ذاکر است که از جمله خلنای شیخ الاسلام و المسلمین رضی الحقّ و  
الدین علی لالاست قدس الله تعالی روحها ، هر چند ذکر او داخل سلسله  
اولیاست اما در شاعری نیز مکمل بوده و اشعار ترکی و فارسی نیکو  
میگوید و در ترکی حسن اوغنی تخصّص میکند و دیوان او در آذربایجان و  
روم شهرتی عظیم دارد و این غزل اوراست،

شوخ و بیرحم فتادست نگارم چکنم  
برد اندیشه او صبر و قرارم چکنم  
سرزنش میکدم خنق که زاری ناکی  
من دل سوخته چون عاشق زارم چکنم  
ماه روم چو پنددار نیامد روزم  
شب ناریک سناره شمارم چکنم  
یار دل برد و نپرداخت بدلداری من  
او ز من فارغ و من ف دل و یارم چکنم  
غم معشوق در افکند ز پیام چه دوا  
گشت از عشق پریشان سر و کارم چکنم  
چون خدا در دو جهان روی نکو دارد دوست  
من که پور حسنم دوست اندازم چکنم

اما شیخ الشیوخ قطب فلک الولاية رضی الدین علی بن سعید لالا قدس  
الله تعالی سرّه العزیز غزنوی بوده و عم زاده حکیم سنائی است و پدر او

همراه حکیم سنائی عزیمت کعبه کرد و در خسرو شیرگیر که از اعمال ولایت جوین است کدخدا شد و ولادت شیخ رضی الدین علی لالا در خسرو شیرگیر مذکور بوده و شیخ ثنائی ربع مسکون را سیاحت کرده و از چهار صد شیخ بزرگ اجازت ارشاد ستانبد و بآخر دست بیعت بشیخ عالم عارف ابو العجائب نجم الدین کبری قدس الله تعالی روحه داده و ابو الرضا بابا رتن هندی را رضی الله عنه در هند در یافته و بابا رتن شانه از جمله شانه های خود که رسول صلعم بدو داده بود داده و جان بحق تسلیم کرده، گویند که بابا رتن صحبت مبارک رسول را صلعم در یافته و بعضی گویند که از حواریان حضرت عیسی علیه السلام بود و عمر بابا رتن را يك هزار و چهار صد سال میگویند، اما وفات شیخ رضی الدین علی لالا قدس الله سره در شهر سنه اثنی و اربعین و ستمائه بوده و هشتاد و شش سال و بعضی گویند که هشتاد و نه سال عمر یافت و شیخ الشیوخ سعد ائمه و الدین الحموی قدس سره هشت سال بعد از وفات شیخ رضی الدین علی لالا بجوار رحمت حق پیوست و عزیزی در تاریخ وفات شیخ سعد الدین حموی می فرماید.

تاریخ

وفات شیخ جهان سعد دین حموی  
که نور ملت و اسلام و شمع نفوس بود  
بروز جمعه سواز دگر به بخراباد  
بسال ششصد و پنجاه و عید اضعی بود

(۹) ذکر مغر السادات امیر سید حسینی قدس الله تعالی سره،

سالك مسالك دين و عارف اسرار يقين است و در كشف رموز حقایق و دقائق كثر معانی بوده و در فضیلت و علوم جنید ثانی، خاطر پر نور او كشتن راز و طوطی نطق او عندلیب خوش آواز، و هو حسین بن عالم بن الحسن الحسینی، اصل سید از غورست از کربو اما اکثر اوقات

سیاحت کردی و مسکن سید شهر هرات بوده و سند خرقة سید سلطان المشایخ شیخ شهاب الدین عمر سهروردی میرسد قدس الله سره العزیز و سالها بسلوک مشغول بوده و با بسیاری از اکابر صحبت داشته، حکایت کند که شیخ عارف فخر الدین عراقی و شیخ اوحدی و سید حسینی هر سه فاضل مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی بوده‌اند و سالی چنین اتفاق افتاد که در کرمان بخانقاه شیخ اوحد الدین هر سه بخلوت نشستند و در اثنای اربعین هر کدام از سفر عالم ملکوت سوغاتی بخدمت شیخ رسانیدند، شیخ عراقی لمعات و شیخ اوحدی ترجیع که بغایت مشهورست و سید حسینی کتاب زاد المسافرین، بعد ما که شیخ هر سه نسخه را مطالعه کرد فرمود که حق تعالی وجود شریف این هر سه دُرّ دریای یقین را همواره از آفات محفوظ دارد که عجب سه گوهر از کان حقایق بیرون آورده اند، فاما چون این فرقه مسافران مسالك یقین اند آنکه زاد المسافرین آورده سیاح منازل عرفانست، چون بتقریب وصف زاد المسافرین ثبت شد از آن کتاب فایده نوشتن واجب نمود،

(من کتاب زاد المسافرین)

این طرف حکایتست بنگر، روزی مگر از فضا سکندر میرفت و هم سپاه با او، صد حشمت و مال و جاه با او ناکه بخرابه گذر کرد، پیری ز خرابه سر بدر کرد پیری به که آفتاب پر نور، در چشم سکندر آمد از دور پرسید که این چه شاید آخر، این کیست که مینماید آخر در گوشه این مغاک دلگیر، بیهوده نباشد اینچنین پیر چون راند بدان مغاک چون گور، پیر از سر وقت خود نشد دور چون باز نکرد سوی او چشم، پرسید سکندرش بصد خشم گفت ای شد غول این گذرگاه، غافل چه نشسته درین راه هر چه نکردی احترام، آخر نه سکندرست نامر



دانی که منم به بخت فیروز \* پشت همه روی عالم امروز  
 دریا دل و آفتاب رایم \* فرق فلکست زیر پایم  
 پیر از سر وقت بانگ برزد \* گفت این همه نیم جو نیرزد  
 نه پشت نه روی عالی تو \* يك دانه ز کشت آدمی تو  
 دوران فلک که بیشمارست \* هر ساعتش از تو صد هزارست  
 نه غول و نه غافل درین کوی \* هشیارتر از توام بصد روی  
 از روز پسین چو آنگهم من \* چون منتظران درین رهم من  
 غافل تو که از برای پیشی \* مغرور دو روزه عمر خویشی  
 با من چه برابری کنی نو \* چون بنده بنده منی تو  
 دو بنده من که حرص و آزند \* بر تو همه روز سر فرازند  
 گریان شد ازین سخن سکندر \* بنگد کلاه شاهی از سر  
 از خجالت خود نثار میزد \* سر بر کف پای پیر میزد  
 پیر از سر حال ره نمودش \* کاندر همه وقت یاد بودش

وفات سید حسینی در شهر هرات بوده شانزدهم شوال در سنه تسع عشر  
 و سبعمائه و در بیرون کنبد سید السادات در قهندز مصرح مدفون است،  
 اما سید السادات و هو عبد الله بن معاویه بن رشید بن عبد الله بن  
 جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم، پدر او معاویه بن عبد الله بروزگار  
 معاویه بن ابی سفیان در دمشق متولد شد و عبد الله بن جعفر صباح  
 پیش معاویه رفت، معاویه از او پرسید که شنوادم دوشینه خدای تعالی  
 ۲۰ شما را فرزندی داده، چه نام خواهید کرد، عبد الله گفت هر چه شما  
 فرمائید، معاویه گفت در بنی هاشم معاویه نام نبوده است، الناس من از  
 شما آن است که این پسر را معاویه نام کنید، عبد الله قبول کرد و معاویه  
 بهدیه دو بیست هزار درم بعبد الله فرستاد و آن نام بر پسر قرار گرفت  
 و امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنهما از روی رنجش این سخن  
 ۲۱ بعبد الله نوشت که اِشْتَرَيْتَ اسْمَ الْخَمْسِينَ بِشَهْنِ قَائِلٍ، و عبد الله بن

طبقه چهارم - (۹) سید حسینی، (۱۰) ابن نضوح، (۱۱) ابن حسام، ۲۲۵

معاویه بروزگار ولید بن عبد الملك بسا عبد الرحمن بن اشعث اتفاق کرده خروج کرد و آخر الامر بروزگار ابو مسلم بوقتی که نصر سیار با او در حدود سرخس قتال داشت از راه کرمان بهرات افتاد و متعلقان نصر سیار با او محاربت کردند و شهید شد رضی الله عنه، اما کتب نظم و نثر سید حسینی سی نامداست که در آوان شیباب گفته و کثر الرموز و نزهة الارواح و زاد المسافرین و صراط مستقیم و طرب المجالس در آوان پیری گفته و شنودهام که سید کتابی در معارف و حقایق پرداخته عنقای مغرب نام و آن کتاب را ندیده ام و آنکه مشهورست که سید را مردم هرات در غوغا شهید کرده اند در هیچ نسخه و تاریخ ندیده ام و نخوانده ام هانا اصلی ندارد چون سخن عوامست،

(۱۰) ذکر ابن نضوح فارسی نور الله مرقده،

از جمله فضیله روزگارست و از بزرگ زادگان فارس بوده و بروزگار سلطان ابو سعید خان ده نامه نظم کرد بنام خواجه غیاث الدین محمد بن رشید وزیر و آن نسخه در میان مستعدان شهرتی عظیم دارد و این رباعی اوراست،

با فاقه و قدر همشیم کردی ، بی مونس و بی یار و قرینم کردی  
این مرتبه مقربان در نیست ، آبا بچه خدمت اینچیم کردی

(۱۱) ذکر ملك الکلام ابن حسام هروی رحمه الله علیه،

فضل او زیاده از وصف است و شعر او را مولانا مظفر هروی بر اقران او تفضیل میکند و او از خوفاست و در دار السلطنه هرات مسکن داشته و در روزگار ملوک هرات ظهور یافته و این قطعه در حق ملك شمس الدین کرت گفته و تاریخ ابتدای دولت او بیان میکند

۲۲ بدین منوال،

أَصَاءَ بِشَمْسِ الدِّينِ كَرَّتَ زَمَانُنَا \* وَ أُجْرِي فِي بَحْرِ الْمُرَادَاتِ فَلَسْكُهُ  
وَمِنْ عَجَبِ تَارِيحِ مَبْدَاءِ حُكْمِهِ \* يُوَافِقُ قَوْلَ النَّاسِ خُلْدَ مُلْكُهُ

فی شهر سنه نسع و عشرين و سبعائه، و اورا مستزادی است و خواجه  
عبد القادر عودی تصنیفی و قوی بر آن مستزاد ساخت و آن مستزاد  
این است،  
مستزاد

آن کیست که تقریر کند حال گذارا \* در حضرت شاهی  
از غلغل بلبل چه خبر باد صبارا \* جز ناله و آهی  
زاری و زر و زور بود مایه عاشقی \* یا رحم ز معشوق  
مارا نه زر و زور نه رحمت شمارا \* بس حال نباهی  
هر چند نیم درخور درگاه سلاطین \* نو مید نیم هر  
کز روی ترحم بنوازند گذارا \* گاهی بنگاهی  
بر خرمن گل مار سیه خفته کدامست \* بر روی تو گیسو  
حیفست که هفتوا به بود ترک خطارا \* هندو کی سیاهی  
نا چاه زنجندان تو شد مسکن دلمها \* ای یوسف ثانی  
صد یوسف گم گشته فرو نیست نگارا \* در هر بن چاهی  
اندام تو در بند قبا شرط نباشد \* الا که بدوزند  
از لاله سیراب بقد تو قبارا \* وز غنچه کلاهی  
بر شعر من و حسن تو گر بینه خواهند \* آن ابن حسام است  
بر معجز موسی نبود دست عصارا \* حاجت بگواهی

۲۰ و وفات مولانا محمد بن حسام الدین بزرگوار ملک شمس الدین کرت  
و در شهر سنه سبع و ثلاثین و سبعائه بوده است و درین روزگار ابن  
حسام الدین دیگر بوده است قصاید و منقبت را نیکو میگوید و ذکر او  
۲۱ بجایگاه خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی،

(۱۲) ذکر مؤخر المؤرخین فخر الدین البناکتی روح الله روحه،

مرد دانشمند و فاضل بوده و در عهد سلطان ابو سعید خان تاریخ بناکتی او نوشته و در انساب سلاطین خطا و اقصای هند و حالات یهود و قیصره و غیرهم اطنابی میکند و از مؤرخان هیچ کس شرح این حالات چون او نداده و در شاعری نیز مرتبه عالی دارد و قصاید غزرا و مقطعات نعکم گفته و این غزل اوراست،  
غزل

باز این عتاب جانان با ما چراست گوئی  
 بیان و عهد ایشان باد هواست گوئی  
 این دلبری و شنگی بی موجبی نباشد  
 و این سرکشی و شوخی باز از کجاست گوئی  
 روئی بدین ملاحظت قدی بدین ظرافت  
 امروز در زمانه آیا کراست گوئی  
 بیمار عشق جانان درمان نمی پذیرد  
 یک دم جمال محبوب اورا دواست گوئی  
 با بیدلان تلطف عیبی نباشد ای جان  
 با عاشقان نرحم بهر خداست گوئی  
 هر شام در مشام آید نسیم زلفش  
 همراز و همدم او باد صباست گوئی  
 فخر بناکتی را ارزان چرا فروشی  
 ای خواجه رایگان بین خصم آشناست گوئی

اما سلطان ابو سعید خان پادشاه نیکو سیرت و خوب صورت و صاحب دولت بوده و در نوزده سالگی بعد از وفات سلطان محمد خدا بند بر تخت سلطنت نشست و رعایا را در کف امن و امان حمایت داد و از روم تا کنار چین خطبه و سکه بالقاب هایون او مزین شد و بداد و

عدل جهان را بیاراست و رسوم و قاعده‌های بد که پیشتر از او نهاده بودند بگلی بر انداخت و مثالها بر اطراف ممالک فرستاد و رعیت را استمالت داد و در تعیین اوزان و ذراع و جمعه و جماعات آن قوی که او نوشته و باطراف فرستاد در بعضی بلاد و مواضع در چوب و سنگ کنده‌اند و در مساجد نصب کرده‌اند و بعضی از آن در خراسان و عراق تا این زمان باقی مانده،

بیت

بنوبت اند ملوک اندرین سپنج سرای  
کنون که نوبت نست ای ملک بعدل گرای

و در ایام جوانی ازین جهان فانی بریاض جاودانی تحویل فرمود و خلائق از موت او در ابران زمین بسیار اندوهگین شدند و خاک بر سر کردند و تا یکسال در بازارها گناه ریخته بودند و مناره‌ها را پلاس پوشانیده و در کوچه‌ها خاکستر ریخته و خواجه سلمان در مرثیه سلطان ابو سعید گوید،

بیت

گر بنالد تاج و سوزد تخت کی باشد بعید  
بر زوال دولت سلطان عادل بو سعید

۱۵

و عزیزی در تاریخ رحلت سلطان ابو سعید برین منوال میفرماید

ثالث و عشر ربیع الاخر اندر نیم شب  
هنفصد و سی و شش از هجرت بحکم کردگار  
شاه عادل دل علاء الحق و الدین بو سعید  
شد ازین دنیا ملول و کرد رحلت اختیار  
با هزاران ناله و زاری خطاب آمد ز چرخ  
کای خداوندان چرخ الاعتبار

۲۰

و بعد از فوت سلطان ابو سعید انقلاب کلی واقع شد و امنیت رخت

۲۴ بر بست، فتنه ناظم بیدار شد چون سلطان را خلفی و ولی عهدی نبود که

بر مستقرّ خانی قرار گیرد و امرای اطراف تغلب بنیاد کردند و در استقلال زدند، هر سرداری سلطانی شد و هر شهنه بامیری قانع نمی شد، ملوک طوایف عبارت ازین است و در آذربایجان شیخ حسن امیر چوپان و شیخ حسن جلایر خروج کردند و در عراق و فارس متحد مظنّر طفر یافت و در خراسان سرداران بدیل خانان شدند و علاء الدین وزیر را بکشتند و بجای او در خراسان امیر گشتند و غوغای جانی قربانی در مرو و طوس و بدر سرخس از ملک هرات غریب کوس بود، عیش مردم ختلان از شورش و غوغای تلخ و همواره آشوب تا ملک بلخ بود، القصّه از تاریخ سنه ست و ثلاثین و سبعائه تا حدود سنه احدی و ثمانین و سبعائه قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی نهادند، و ولایت بولایت و شهر بشهر و دیه بدیه بخصومت مشغول بودند تا شمشیر آبدار قطب دائره سلطنت و صاحب قران اعظم امیر تیمور گورگان انار الله برهانه از قراب غیرت رخ نمود آتش فتنه منطقی نشد و از مشایخ شیخ الشیوخ العارف رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سرّه و شیخ عبد الرزاق کاشی و از علماء مولانا نظام الدین هروی علیه الرحمة و از شعراء خواجوی کرمانی و خواجه سلمان ساوجی و عبید زاکانی و ناصر بخاری رحمه الله علیهم در روزگار سلطان ابو سعید خان بوده اند و مرقد سلطان ابو سعید در گنبد سلطانیّه است بجنب پدرش سلطان محمد خدا بنده انار الله برهانه،

۲۰ (۱۳) ذکر منقر النضلاء جلال بن جعفر فراهانی رحمه الله علیه،

مرد کریم و اهل فتوت و مروّت بوده و همواره از دهقانی و زراعت نعمت حاصل کردی و فضلاء و شعرارا خدمت نمودی، شاعر خوشگوی است و تتبع سخن شیخ عارف سعدی شیرازی میکند و جواب مخزن اسرار شیخ نظامی دارد بهزار بیت از آن زیاده و بی نظیر گفته است و این

داستان از آنجاست،

مثنوی

برزگری داشت یکی تازه باغ \* لاله درخشنده درو چون چراغ  
 سرو و گل و بید کشید رده \* نار و به و سیب هم بر شده  
 نرگس سرمست بظرف چین \* عربده کن با سن و یاسمن  
 بر سر هر شاخ سراینده \* هوش برک عقل رباینده  
 صاحب بستان چو یکی زنده فیل \* از هوس اندر بغل آورده بیل  
 آب روان کرده بهر گوشه \* توشه جان داده بهر خوشه  
 کرد گذر بر طرف میوهزار \* دید یکی مرغک دیوانه وار  
 چنگل و منقار کشیده دراز \* هرچه هسی دید هسی کرد باز  
 میزد و میکرد برو ریش خند \* پخته و نا پخته فرو میفکند  
 برزگر از کینه چنان بر فروخت \* کانش خشمش همه عالم بسوخت  
 دانه بگسترده و تله بر نهاد \* مرغک غافل تله در فتاد  
 مرد چو دبوی ز کمینگه بچست \* زد دوسه گاهی بسرش بر نشست  
 دام بر افکند و بر آهنگ تیغ \* تا ببرد کردن آن بیدریغ  
 مرغک بیچاره بنالید زار \* گمت جوانمرد بجان زینهار  
 باد چه افکنده اندر پروت \* قوت از من نغزاید نه قوت  
 دست ز خون ریختن من بدار \* تا سه نصیحت دهبت یادگار  
 پند نخست آنکه محال سخن \* هرکه بگوید بتو باور مکن  
 پند دوم آنکه ز غم در گذر \* مال چو از دست شدت غم مغور  
 پند سیم آنکه مریز آبروی \* در پی چیزی که نیای میوی  
 گوش کن از آنکه بترسی ز رنج \* این سه نصیحت که بهست ار سه گنج  
 مرد جهان بین کرم آباد کرد \* وز پی آزادیش آزاد کرد  
 مرغک دانا ز کف باغبان \* جست چو تیری که جهد از کمان  
 بر سر شاخی شد و آواز کرد \* درد دل مرد دگر ساز کرد  
 گفت چه دانی که ز دستت چه شد \* یا چه شناسی که حریفتم که بد

بر صفت خایه بط گوهری \* در شکم بود به از کشور  
بخت نبود که بدست آوری \* در همه عمر از آن بر خوری  
مرد پشیمان شد از آزادیش \* غصه و غم گشت همه شادیش  
باز در آمد بفسون و فریب \* در هوس مال شده نا شکیب  
گفت مرغ از سر این در گذر \* صحبت نوبه ز هزاران گهر  
مونس من باش و دلارام من \* نازد کن از وصل خود ایام من  
تا چو دل و دیده نکو دارم \* گر خوریم خون که نیازم  
مرغ بختید و در آمد براز \* گفت زهی ایله نیرنگ ساز  
نا نشیده بدی احوال مال \* خون مرا داشته بودی حلال  
چونکه شنیدی خبر مال من \* در کف تو چون بود احوال من  
شرط نکرده بدم ای کینه جوی \* با تو که چیزی که نیابی مجوی  
از چه شدی طالب پیوند من \* زود فراموش شدت پند من  
هر نبود خایه بط بی شکی \* در شکم کوچک گنجشکی  
مرغ کران بیضه نه افزون بود \* در شکم بیضه بط چون بود  
این نه محالست که شد باورت \* هوش و خرد نیست مگر باورت  
مال که خود نیست و گر نیز هست \* غم چه خوری چونکه برفتت ز دست  
تا نشوی برزگر آسا جلال \* غم نخوری در طلب ملک و مال  
اما فراهان قصه ایست از اعمال تم در میان ولایت همدان و تم افتاده،  
صاحب صور اقالیم می آورد که در نواحی فراهان یوز شکاری خوب بدست  
۱۰ میآید که در اقالیم مثل آن یوز نیست و بجهت سلاطین آن یوزها را بخته میبرند،

(۱۴) ذکر حکیم نزاری قهستانی نغمه الله بغفرانه،

مرد لطیف طبع و حکیم شیوه بود و اصل او از برجند قهستان است و  
سخنان مقبول و داپذیر دارد و دستور نامدرا در آداب معاشرت گفته است  
۲۴ و آن کتاب پیش مستعدان و ظرفا قدری دارد و این بیت با استشهاد



از آن کتاب آورده میشود تا وزن ابیات آن معلوم گردد،  
 بیت  
 چهل سال مدّاح میبوده‌ام، هنوزش بواجب نه بستوده‌ام  
 و قال المحکیم نزاری نور قهره،

بیا که موسم عیش است و وقت ذوق و نشاط  
 چو سبزه زار بگستر میان باغ بساط  
 ز بس شقایق گوئی خزانه دار فلک  
 بگرد دامن کھسار میکشد سقلاط  
 خطیب شرم ندارد نشسته بر سر چوب  
 زبان بهرزه درائی کشاده چون وطواط  
 مگر بدیدن لیلی و گرنه بر نماید  
 علاج يك دل مجنون ز دست صد بقراط  
 مرا عوام بسنگ ملامت و شنعیت  
 چنان زنند که قاروره بر عدو نفاط  
 ولی چه سود که بر قامت نزاری دوخت  
 قباک شیفته رایی زمانه خیطاط

وله ایضاً

قد قامت الصلوة بر آمد ز بامداد  
 بر خیز ساقیا بستان از مدام داد  
 گر بر حلال زاده حرامست خون رز  
 پس آب و نان حرام بود بر حرام زاد  
 بسیار در محامد می شعر گفته‌ام  
 من نیز هر به نیک ندادم تمام داد  
 دهقان که در عمارت رز سعی میکند  
 عمرش مدام و در نظر او مدام باد

از جنت خانه می‌دهم این خبر نسیم  
 یا از بهشت میوزد این خوشخرام باد  
 شادم بقرض کردن و دادن بوجه می  
 چون من کسی که دید که باشد بوام شاد  
 کلی طمع مبر ز عنایت نزاریا  
 من عبد قد نظام من رب قد و داد

و نزاری را بعضی موحد و عارف میدانند و بعضی از زمره اسماعیلیه  
 میگویند، هر چند سخنان او بر شیوه ی پرستی و آداب معاشرت و مستی  
 واقع شده اما معارف و حقایق نیز دارد و از حقیقت سخنان او معلوم  
 ۱۰ میشود که مرد حکیم و صاحب تحقیق بوده و بدو اعتقاد بد بهتان است هر  
 چند گستاخیهایی که در شرع ممنوعست احياناً از او صادر میشود، بیت  
 بر آستانه میخانه گر سری بینی - مزن پپای که معلوم نیست نیت او

حکایت کنند که سلطان اعظم ابو القاسم بابر بهادر کساده الله بلباس  
 الغفران از شیخ الشیوخ الفاضل صدرالدین محمد الزیسی قدس سره سوال  
 ۱۵ کرد که چه میگویند در سخنان توحید آمیز بلند که بزرگان فرموده‌اند،  
 گفت اگر شیخ محیی الدین عربی و مولانا جلال الدین روی و شیخ فرید  
 الدین عطار و عراقی و اوحدی و حسینی گفته‌اند محض ایقان و اصل  
 عرفان است و اگر نزاری قهستانی و پیرناج نولی و امثال ایشان گفته‌اند  
 ضلالت و بدعت و بو الفصولی است این طریق را دزدی الفاظ مکمل  
 ۲۰ می نامند هانا متابع موحدانند این مردم در الفاظ، اما وجه تخلص نزاری  
 بعضی گفته‌اند که او مردی لاغر انعام بوده و نزاری بدان جهت تخلص  
 میکند و بعضی گویند که نزار از جمله خلفاء اسماعیلیه است و او خود را  
 بدو منسوب میکند اما وجه دوم بطریق عقل اقرب است چون سخنان  
 ۲۴ او از آن طریق گواهی میدهد و العلم عند الله، اما خلفاء اسماعیلیه خود را

منسوب با اسماعیل بن امام الهمام جعفر صادق رضی الله عنه میدارند و بعد از امام جعفر صادق رضی الله عنه اسماعیل را امام میدانند و ائمه دیگر را منکرند و اوّل خلیفه از آن گروه مهدی است که در سنه نسیع عشر و ثلاثائه در مغرب خروج کرد و آن ممالک را فرو گرفت و مهدی را بنا فرمود و اولاد و اعقاب او سالها در مصر نیز خلافت کردند و در روزگار خلفای بنی عباس در زمان المقتدر بالله خلیفه عباسی در دار السلام بغداد بنام خلفای اسماعیلیه خطبه خواندند و خلفای بنی عباس در بطلان نسب مهدی با اسماعیل محضری بخطوط ائمه روزگار حاصل کردند مضمون آنکه مهدی ناول بجهت است از کوفه و نسب او بامام جعفر صادق بهتان عظیم است و قاضی ابو العباس شریحی و شیخ السنّه ابو الحسن الباهلی و ابن فورك و ابو عوانه الاسفراینی و قاضی ابو المحاسن الرویانی که از فحول علماء آن روزگار بوده اند خطوط بر آن محضر نوشته اند و آن محضر تا بروزگار خلیفه مستعصم بالله در خزاین خلفاء بود و بوقت هلاکو خان این محضرا خواجه نصیر الدین طوسی بنزد خلفای اسماعیلیه فرستاد

۱۵ بدیاری مصر،

(۱۵) ذکر مغر الظرفاء سراج الدین قمری طاب ثراه،

خوش طبع و لطیفه گوی و سخن شناس بوده و همواره ندیم مجالس سلاطین و حکام بودی و اصلش از قزوین است، در مضحکات عبیدی آورده که بروزگار سلطان ابو سعید خان در ابهر ضعیفه صغیه نام بزهد و عبادت مشغول بوده و خوانین و ساده دلان را بدان زاهد ارادتی و اعتقادی عظیم واقع بود و قنقرات خانون که همشیره رضاعیه سلطان ابو سعید خان بوده بزبارت بی بی صغیه رفت و سراج الدین در آن مجلس حاضر بود، چون سفره کشیدند قنقرات خانون گفت قدری از نیم خورده بی بی صغیه

۲۴ بن دهند تا ناول نمایم و بقیه به تبرک بخانه برم، سراج الدین گفت ای

خاتون اگر شما رغبت نمائید من تمام خورده بی بی دارم، قنقرات خاتون  
ازین سخن بهم برآمد و فرمود تا سیلی چند بر روی سراج الدین زدند  
و سراج الدین با روی کبود در مجلس سلطان ابو سعید خان حاضر شد،  
خان پرسید که روی مولانا را چه رسید، مولانا گفت ای خداوند لطیفه  
از ظریفان مردم هزار دیناری خرید قنقرات خاتون لطیفه از من بد  
سیلی خرید و فی الحال شن بن واصل گردید

رقیب ساخت دو چشمم بضرب مشت کبود

دو دجله بود روان چشم من کنون شد نیل

و کیفیت لطیفه بخان تقریر کرد و هرگاه که خان قنقرات خاتون را دیدی  
۱۰ خندان شدی و گنتی لطیفه را از شاعر ارزان خریدی، و سراج الدین را  
با عبید زاکانی و خواجه سلمان ساوجی مشاعره و معارضه است و بجهت  
یک رباعی میان سلمان و سراج الدین قمری تعصب بسیار واقع شده و  
فضلاً هیچ یک را بر دیگری فضل ننهاده اند و هر دو مصنوع و خوبست  
و این رباعی خواجه سلمان راست،  
رباعی

۱۵ ای آب روان سرو بر آورده نست \* وی سرو جهان چمن سراپرده نست  
ای غنچه عروس باغ در پرده نست \* ای باد صبا این همه آورده نست  
سراج الدین قمری گوید این رباعی  
رباعی

اے ابر بهار خار پرورده نست  
وی خار درون غنچه خون کرده نست  
گل سرخوش و لاله مست و زرگس مخپور  
ای باد صبا این همه آورده نست

(۱۶) ذکر خلف الفضلاء رکن الدین صابین

۲۲ شاعری ملایم سخن و فاضلی زیبا کلام بوده و از قاضی زادگان سمنان بوده

است و در روزگار طغا تیمور خان تقریبی زیاده از وصف یافته و منصب پیش نمازی خان بدو متعلق بوده و خان اُمّی بوده و ذوقی داشته که چیزی بخواند و همواره مولانا رکن الدین هم صحبت خان بودی، حکایت کنند که شخصی از مولانا رکن الدین پرسید که خان چیزی آموخت، گفت گریه خان را چیزی آموختن سهل تر است که مر او را یعنی مرده به از این زنده و حال آنکه خان در پس خرگاه این سخن را اصغای نمود، فی الحال رکن صابن را که از ارکان بود بند گران فرمود و مدتی مدید مفید و محبوس بود و در هنگام تفتید این رباعی انشا کرده بخان فرستاد، رباعی در حضرت شاه چون قوی شد رایم \* گفتم که رکاب را ز زر فرمایم  
 ۱۰ آهن چو شنید این حکایت از من \* در ناب شد و حلقه بزد در پایم  
 و رکن را اشعار دلپذیرست و دیوان او در عراق عجم مشهورست و ده نامه از قلم او رقم وجود یافت و غزلیات و قطعه‌ها درو درج کرده و بسیار مستعدانه گفته که فضالارا در متانت و لطافت آن ده نامه نوازش خامه است، اما طغا تیمور خان از نژاد سلاطین مغول است، بعد از سلطان ابو سعید خان و اضطراب دولت آن دودمان نوبت خانی بدو رسید و سلطنت استرآباد و جرجان بدو قرار یافت و امراء سربداران خراسان بدو مطیع و منقاد شدند و اکثر ولایت خراسان را مسخر ساخت، بهیاء چهار سلطان در میدان و مرغزار رادکان بسر بردی و زمستان در کنار آب جرجان و سلطان دوبین استرآباد قشلاق کردی و در مشهد مقدس امام رضا علی  
 ۲۰ ساکنها التحیة و الثنا عمارات مرغوبه بنا فرموده، اما مردم دون و بد اصل را تربیت نمودی و با بزرگ زادگان مخالف بودی و دونان را سیورغلات از مال تمغا ارزانی میداشت، اکابر ازو نهور گشتند و درین کار با سربدار همداستانی نمودند و سربداران در زمان او استیلای کلی داشتندی  
 ۲۴ و او بنام و رسم سلطنت قانع بود و دفع شر سربداران نمی توانست کرد

و آخر الامر بدست یحیی کرابی که یکی از سرداران سبزواری بوده بقتل رسید، در تاریخ سرداران آورده اند که هر سال بجهت ملازمت و تجدید عهد سرداران از بیهنی پیش خان باستراباد می رفتند، چون نوبت حکومت بخواجه یحیی کرابی رسید بدستور استمرار بملازمت خان شتافت و در سلطان دوبین استراباد بمعسكر خان پیوست، روز سیوم خان برای یحیی طوئی پادشاهانه ترتیب نمود و جهت او و ملازمان و امرای او شامیانه بر افراشته بودند و خان در مستقر خود بر تخت سلطنت جلوس نمود و حافظ شغانی نام سرهنگی در پهلوئی خواجه یحیی و جمعی دیگر قریب بهزار کس دورتر بساوری نشسته بودند، امیر یحیی حافظرا گفت امروز این مغول را میتوان کشتن، حافظ گفت در خاطر من نیز این معنی گذشته، پس یحیی حافظرا گفت تو روان شو مردم خواهند گفت که تو سخنی داری، گستاخانه خودرا بخان نزدیک گردان و ضربتی برو زن تا من نیز مدد بتو کنم و کار او را آخر رسانم و نوکران نیز در چنین محلی بیکار نخواهند بود، حافظ بطرف خان روان شد، حاجبان خواستند تا او را منع نمایند، خان فرمود که بگذارید شاید که التماس داشته باشد بعرض رساند، حافظ بخان نزدیک رسید از موزه کارد بر کشید و خانرا زخم زد و خواجه یحیی دوان تبرزین بسر خان رسانید و نوکرانش بتمام حمله کردند و جمعی که بخان نزدیک بودند جمله فرار بر قرار اختیار نمودند و یحیی خانرا بدین طریق بقتل رسانیدند و بعد از قتل طغا تیمور خان سلطنت از آل و اولاد چنگیز خان درین طبقه منتقل شد بر سردار و امرای جان قربانی و ملوک کرت مسلم گشت و حالات و تاریخ سرداران بعد ازین خواهد آمد و عزیززی در قتل طغا تیمور خان گوید برین منوال،

تاریخ

تاریخ مقتل شه عالم طغا تیمور

از هجره بود هفصد و پنجاه و چار سال

در روز شنبه از مه ذی القعدة شانزده  
کین حکم گشت واقع از حکم ذی الجلال

(۱۷) ذکر صاحب القران بین الاقران و خانم الکلام فی آخر الزمان

دُر دربای معنوی امیر خسرو دهلوی اعلی الله درجته،

کلمات او از شرح مستغنی است و ذات ملک صفات او بغنایم عالم معنی  
غنی، گوهرکان ایقان و دُر دربای عرفان است، عشقبازی حقایق را در  
شیوه مجاز پرداخته بلکه با عرایس نفایس حقایق عشق باخته، جراحات  
عاشقان مستهام را اشعار ملیح او نمک می باشد و دلهای شکسته خستگان را  
زمزمه خسروانی او میخراشد، پادشاه خاص و عام است از آتش خسرو  
۱. نام است و در ملک سخنوری این نامش تام است و در حق او مرتبه سخن  
گذاری ختم نام است، قصه کوتاه باید کرد و السلام، اما اصل امیر  
خسرو ترکست و گویند اصل او از شهر کش که آن شهر را قبه الخضرا می  
نامند بوده است و گویند از هزاره لاجین است که در حدود پای مرغ و  
قرشی می نشسته اند و در فترات جنگیز خان آن مردم از ما وراء النهر  
۲. گریخته بدیار هند افتاده بدلهی مقام گرفته اند و پدر امیر خسرو امیر  
محمود مهتر و مقدم آن مردم بوده است و آبای امیر خسرو بروزگار سلطان  
شمس الدین محمد مرتبه امارت داشته اند و سلطان علاء الدین محمد  
ملک هند با امیر خسرو عنایات میدول میداشته و امیر خسرو بدرجه  
امارت رسید و در ملازمت و اشغال انواع فضایل را احیا کرد و در  
۳. معذرت طور ملازمت در خمسه میفرماید

مسکین من مستمند بیپوش \* از سوختگی چو دیگ در جوش  
شب تا صبح و ز صبح تا شام \* در گوشه غم نگیرم آرام  
باشم ز برای نفس خودرای \* پیش چو خودی ستاده بر پای

تا خون نرود ز پای بر سر، دستم نشود ز آب کس تر  
 مدحش ز دروغ بر تراشم، معذور درین چگونگی باشم  
 و امیر خسرو را در مدح سلطان علاء الدین محمد و اولاد کرام او  
 قصاید و نصائیف است و چون نسیم عالم تحقیق بر ریاض امید او وزید  
 عالم ناکس را در نظر همت خسی دید، بارها از ملازمت استعفا خواستی  
 و سلطان علاء الدین ابانمودی، آخر الامر بکلی از ملازمت مخلوق مغلوع  
 شد و بخدمت اهل حق مشغول گشت و دست ارادت بدامن تربیت شیخ  
 عارف ناسک قدوة الواصلین نظام الحق و الدین الاولیاء قدس الله سره  
 العزیز زد و ساها بسلوک مشغول میبود و مدح ملوک را در سلوک از دیوان  
 اشعار محو ساخت و خاطر منور داشت و در کشف حقایق مقام عالی  
 یافت و شیخ الشیوخ نظام الحق و الدین الاولیاء بارها بر زبان مبارک  
 راندی که روز حشر امیدوارم که مرا بسوز سینه این ترک بچه بخشند و  
 خواجه خسرو مال بسیار و اسباب بی شمار در قدم شیخ ایثار نمود و کتاب  
 خمسرا باشارت شیخ نظم کرد چنانچه این دو بیت میفرماید

۱۰ جدار خانقاه او بتقدیم \* حطم کعبه را ماند ز تعظیم  
 ملک کرده بسقفش آشیانه \* چواندر سقفها گنجشک خانه

اما شیخ نظام الاولیاء از کبل مشایخ هند است و خویشاوند و مرید شیخ  
 الاسلام شیخ فرید شکر گنج بوده و سلسله طریقت شیخ فرید الدین قدس  
 الله سره العزیز بشیخ الاسلام مرشد طوائف الانام شیخ مودود بن یوسف  
 چشتی میرسد قدس الله سره، اما در کتاب جواهر الاسرار شیخ عارف  
 آذری علیه الرحمة آورده است که در نهایت حال شیخ مصلح الدین سعدی  
 شیرازی قدس سره العزیز با امیر خسرو صحبت داشته و بدیدن او از  
 فارس بهند رفته و امیر خسرو را نسبت بشیخ سعدی اعتقادی زیاده از  
 ۲۴ تصور بود و در باب اخلاص خود میگوید



خسرو سرمست اندر ساغر معنی برینخت  
شیره از خفخانه مستی که در شیراز بود  
و جای دیگر میفرماید

چاند سختم دارد شیرازه شیرازی

۵. فی کل حال ارادت او بشیخ سعدی ظاهرست و دیوان امیر خسرو را فضلا جمع نتوانستند کرد چه از روی انصاف ناامل نمودند که بحر در ظرف و علم لدنی در حرف نگنجد و سلطان سعید بایسنغر خان سعی و جهد بسیار نمود در جمع آوردن سخنان امیر خسرو و هانا بکصد و بیست هزار بیت جمع نموده و بعد از آن دو هزار بیت از غزلیات خسرو جائی یافته ۱۰ که در دیوان او نبوده دانسته است که جمع نمودن این اشعار امری متعذر الحصول و آرزوی متعسر الوصول است ترک نموداست و امیر خسرو در یکی از رسایل خود بیان فرموده که اشعار من از پانصد هزار بیت کمتر است و از چهار صد هزار بیت بیشتر، و ختمه امیر خسرو هزده هزار بیت است و ختمه شیخ نظامی گنجی قدس سره العزیز بیست ۱۵ و هشت هزار بیت، عجب است در بعضی سخنان اطناب و در بعضی ایجاز هر آئینه ایجاز و فصاحت و بلاغت مرغوب و مطلوب است، و امیرزاده بایسنغر ختمه خواجه خسرو را بر ختمه شیخ نظامی تفضیل دادی و خاقان مغنور الغ بیگ گورکان قبول نکردی و معتقد شیخ نظامی بودی و ما بین این دو شهزاده فاضل بکرات جهت این دعوی تعصب دست داده بیت ۲۰ بیت ختمتین را باهم مقابل کرده اند، اگر آن عصییت درین روزگار بودی خاطر نقاد جوهریان بازار فضل این روزگار که عمرشان بخلود پیوسته باد راه ترجیح نمودندی و رفع اشتباه کردند، الفصه معانی خاص و نازکیهای امیر خسرو و کلام پر شور دلسوز او آتش در نهاد خاکیان میزند و بنیاد صبر عاشقان بر میکند و در توحید این بیت از خاصه های ویست که ۲۵ کسی دیگر بدین نوع بیان نمیکند،  
بیت